

Moving from Ross's Principlism to Moderate Principlism in Moral Reasoning

Behruoz Mohammadi Munfared*

Associate Professor of Ethics, Department of Islamic Thought, University of Tehran, Tehran, Iran

Abstract

The present study aims to defend moderate moral principlism in moral reasoning. According to this type of principlism - in a moral argument - although one of the premises of the argument is a moral principle, the position and situation in which the action is performed can be considered as another premise of the argument. To clarify and defend this principlism, it is necessary to analyze and examine competing approaches such as racial originality and moral particularism to provide a basis for endorsing this view. In this research, first, a report on Ross's principlism and his definition of principlism is presented. Dency's critiques and objections to Ross's definition are then expressed, and at the same time, Dency's particularism is examined. Finally, moderate moral principlism is defended. The result of the above arguments will be that in a moral argument all aspects must be considered - including principle, position and situation - and the approaches of extreme absolutism and moral principlism are not maximally successful, because at least they cannot solve the problem of moral conflict.

Keywords: Moral Principlism, Moral reasoning, David Ross

* muhammadimunfared@ut.ac.ir

نشریه علمی متافیزیک (نوع مقاله پژوهشی)

سال سیزدهم، شماره ۳۱، بهار و تابستان ۱۴۰۰

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۳/۲۶ بازنگری: ۱۴۰۰/۶/۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۷/۳

صص: ۹۸ - ۸۳

دفاعی از اصل‌گرایی اخلاقی راسی در تقابل با خاص‌گرایی جاناناتان دنسی

بهروز محمدی منفرد*

استادیار گروه اخلاق، دانشکده معارف و اندیشه اسلامی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

muhammadimunfared@ut.ac.ir

چکیده

هدف پژوهش حاضر، دفاعی از اصل‌گرایی در استدلال اخلاقی است. براین‌اساس، کبرای استدلال را یک اصل اخلاقی تشکیل می‌دهد؛ اما همچنین موقعیت و وضعیتی که فعل در آن قرار دارد، می‌تواند مقدمه دیگر استدلال به شمار آید. در این پژوهش، ابتدا گزارشی از اصل‌گرایی راسی ارائه می‌شود، سپس نقدها و اعتراضات دنسی بر رویکرد راس درباره اصل‌گرایی تبیین می‌شود. در ادامه، ضمن نقد خاص‌گرایی دنسی، دوباره به اصل‌گرایی راسی پرداخته و از آن دفاع خواهد شد. نتیجه این مباحث این خواهد بود که در یک استدلال اخلاقی باید همه جوانب، اعم از اصل و موقعیت و وضعیت را در نظر گرفت و رویکردهای مطلق‌گرایی افراطی و اصل‌گرایی اخلاقی حداکثری موفق نیستند؛ زیرا دست‌کم نمی‌توانند مشکل تعارض اخلاقی را حل کنند.

واژگان کلیدی: اصل‌گرایی اخلاقی، سر دیوید راس، خاص‌گرایی اخلاقی، جاناناتان دنسی، استدلال اخلاقی

۱. مقدمه

دیدگاه‌ها و تعریف‌های متفاوتی درباره ماهیت استدلال اخلاقی وجود دارد. بسیاری فیلسوفان معتقدند که در استدلال، ذهن از کنارهم قرار دادن چند قضیه، پیوندی بین آنها برقرار می‌کند و به نتیجه‌ای کلی می‌رسد. در اینجا می‌توان اصولی کلی را تصور کرد که به‌عنوان مقدمه و در قالب کبرای استدلال می‌توانند به گزاره‌ای خاص و جزئی کمک کنند؛ برای نمونه، بوچیارلی اصل «استدلال» را یک فرایند ذهنی و سیستماتیک می‌داند که استنباط‌های حاصل از مقدمات را بر ساخته یا ارزیابی می‌کند. براین اساس، استدلال اخلاقی نیز استدلالی است که مقدمات آن را گزاره‌هایی وظیفه‌ای^۱ از قبیل «X خوب است و باید انجام شود یا X بد است و باید ترک شود» تشکیل می‌دهد (Bucciarelli, 2008: 123 & 124). برخی نیز استدلال اخلاقی را به‌عنوان «یک فعالیت ذهنی آگاهانه متشکل از تبدیل اطلاعات مفروض درباره افراد به منظور رسیدن به یک حکم اخلاقی» تعریف می‌کنند. از نظر هاید، استدلال اخلاقی از روی قصد و قابل کنترل است و استدلال‌کننده از روال و فرایند آن آگاه است (Haidt, 2001: 818). این تعریف، استدلال اخلاقی را به فرایندی تا حدودی آگاهانه شامل اطلاعات مربوط به افراد مقید می‌کند؛ البته از نظر وی همچنین استدلال اخلاقی به فرایندهای روان‌شناختی ناخودآگاه به‌ویژه احساسات - متکی است. به هر حال، تبیین و تحلیل دقیق رویکردهای متفاوت درباره استدلال اخلاقی مجال گسترده‌ای می‌طلبد؛ به‌همین دلیل، در اینجا تنها این موضع کلی و سازگار با رویکردهای فوق انتخاب می‌شود که برای تحقق یک استدلال و از جمله استدلال اخلاقی فرایندی

ذهنی و آگاهانه را طی می‌کنیم تا به کمک برخی مقدمات به حکمی اخلاقی برسیم. در این صورت، استدلال اخلاقی به روند منطقی تعیین درست یا نادرست بودن عملی اشاره دارد. غالباً شخص با لحاظ تصمیمی درباره کاری که انجام آن را ضروری می‌داند، برای اقداماتی که هنوز اتفاق نیفتاده است، مشغول استدلال اخلاقی می‌شود. اگر چنین کارکرد و رسالتی برای استدلال اخلاقی تعریف شود، مسئله‌ای که وجود دارد این است که: وجود اصل اخلاقی تا چه اندازه برای استدلال اخلاقی و همچنین یک نظام اخلاقی ضرورت دارد؟ همچنین، حکم اخلاقی درباره یک فعل جزئی (مثل حکم به اینکه «فعل X خوب و درست است») در صورتی که در فرایند استدلال قرار گیرد، تا چه اندازه نیازمند اصل اخلاقی است؟ و آیا اساساً اصل اخلاقی ضروری است؟ و اگر هم ضروری باشد، چه چالش‌هایی پیش روی آن وجود دارد؟ توجه کنید که فیلسوفانی از قبیل کانت و راس، وجود چنین اصولی را ضروری دانسته‌اند و معتقدند که بدون وجود یک اصل یا اصول نمی‌توان از استدلال اخلاقی سخن گفت و حکم اخلاقی کرد. در مقابل نیز غالب اگزیستانسیالیست‌ها قائل به اخلاق موقعیت‌اند و جایگاهی برای اصل اخلاقی قائل نیستند. همچنین، فیلسوفانی از قبیل جان‌اتان دنسی، وجود و معرفت به اصول اخلاقی را برای تحقق استدلال و در نتیجه حکم اخلاقی به یک امر جزئی را نمی‌پذیرند و احکام اخلاقی را به سیاقی وابسته می‌دانند که در آن قرار گرفته‌اند. ایشان برای استدلال اخلاقی نهایتاً از مشابهت موقعیت‌ها و سیاق‌ها و تأثیر آنها بر حکم اخلاقی سخن می‌گویند.

پژوهش حاضر ابتدا گزارشی از اصل‌گرایی اخلاقی راس ارائه می‌کند. سپس برخی اعتراضات

^۱ . Deontic propositions

می‌توان به شمار آنها افزود، عبارت از سپاس‌گزاری یا حق‌شناسی، وفاداری، آسیب‌نرساندن به دیگران، نیکوکاری، جبران، اصلاح نفس و عدالت هستند (Ross, 1930: 21) که می‌توان آنها را در قالب اصولی از قبیل «سپاسگزاری وظیفه است» یا «عدالت وظیفه است» سامان داد. راس بر این باور است که وفای به عهد، نیکوکاری، سپاس از زحمات دیگران و عدالت^۱ عناوینی هستند که به سبب داشتن همین اوصاف و عناوین، ذاتاً الزام‌آور خواهند بود و از این رو، چنین اعمالی و ظایف ما هستند (اترک، ۱۳۹۱: ۱۲).

به عبارت دیگر، درستی این افعال تابع پیامدهای خوب آنها نیست؛ بلکه درستی از ذات آن افعال ناشی می‌شود. روشن است که این ادعا صرفاً در مقام وجود است و در این مقام همه امور فوق می‌توانند وظیفه ما باشند؛ مادامی که متعارض با اصلی دیگر نباشند.

راس در مقام معرفت نسبت به این اصول عام، شهودگراست و اعتقاد دارد اصول و وظایفی از قبیل «فرد باید وفای به عهد کند» یا اینکه «نباید به دیگران آسیب برساند» به وسیله گزاره‌های دیگر توجیه نمی‌شوند؛ بلکه موجه بالذات (بدیهی) هستند؛ البته برای همه کسانی که به بلوغ ذهنی کافی رسیده‌اند و توجه بسنده‌ای به این گزاره دارند (Ross, 1930: 29). از نظر راس، مدل بداهت و موجه بودن چنین گزاره‌هایی همانند بداهت گزاره‌های ریاضی است و با شهود اخلاقی می‌توان فهم کرد که باید افعالمان را بر این اصول و نه خوشی و سعادت سرجمع- مبتنی کنیم. البته صرفاً وظایف در نگاه نخست را می‌توان با شهود فهم کرد و نسبت به وظایف واقعی و نهایی باید متأملانه به مسئله ورود کرد و نسبت به درستی فعلی که وظیفه در مقام عمل و واقعی است، معرفت پیدا کرد. در اینجا می‌توان از استدلال‌های اخلاقی نیز

جانانان دنسی بر اصل‌گرایی اخلاقی دیوید راس بیان می‌شود و رویکرد دنسی در تقابل با اصل‌گرایی اخلاقی تبیین می‌شود. در نهایت، از اصل‌گرایی اخلاقی به این صورت دفاع می‌شود که در یک استدلال اخلاقی، افزون‌بر در نظر گرفتن اصول اخلاقی، گزاره‌های حاکی از موقعیت‌ها و وضعیت‌هایی که فعل در آن قرار دارد نیز به عنوان مقدمات در استدلال قرار می‌گیرد. دفاع از اصل‌گرایی در بخش نهایی نوشتار به منزله بازگشتی تکمیلی به اصل‌گرایی اخلاقی راسی است.

۲. اصل‌گرایی اخلاقی دیوید راس^۱

بر اساس اصل‌گرایی اخلاقی، داوری اخلاقی به کمک استدلالی محقق می‌شود که کبرای آن یک اصل اخلاقی است. توجه به اصل اخلاقی در آرای بسیاری فیلسوفان اخلاق از جمله غایت‌گرایان اخلاقی با اصل کلی «بیشترین سود و منفعت در درازمدت» یا وظیفه‌گرایی اخلاقی کانت در قالب «امر مطلق» در صورت‌بندی سه‌گانه مشاهده می‌شود. راس در آثار خویش نوع نگاه غایت‌گرا و وظیفه‌گرایی کانتی به اصل و وظیفه اخلاقی را نقد کرد (ن.ک. اترک، ۱۳۸۷: ۱۳۴-۱۳۱) و تصمیم داشت ساختاری نظری درباره استدلال اخلاقی متعارف ما ارائه کند (Schwind, 2006: 29). وی به‌ویژه با رد مطلق‌گرایی کانتی، «وظایف و الزامات اخلاقی در نگاه نخست» را از «وظایف واقعی و در مقام عمل» تفکیک می‌کند و وظایف در مقام عمل را به زمینه^۲ و سیاقی وابسته می‌داند که در آن قرار دارند. راس معتقد بود ما مجموعه‌ای از اصول و وظایف مبنایی داریم که دیگر وظایف از آنها به دست می‌آیند. این وظایف که البته

^۱ . William David Ross

^۲ - Context

برای فهم وظیفه واقعی بهره برد. توجه کنید که از نظر وی، تفاوت تصمیمات اخلاقی ما به تغییر ملاحظات و شرایط وابسته است؛ به طوری که برخی از این ملاحظات مدافع، و برخی مخالف انجام افعال خواهند بود؛ بنابراین، سیستمی از قواعد وجود ندارد که نحوه ارزیابی این ملاحظات مرتبط و متقابل را به ما بگویند تا به نتیجه برسیم (Schwind, 2006: 29). ملاحظه چنین اموری و تأثیر سیاق و زمینه ها در تصمیم‌گیری اخلاقی و انتخاب بین اصول و وظایف سبب شده است تا راس از اصول اخلاقی مطلق [همان‌طور که کانت می‌گفت] دست بردارد و بین وظایف در نگاه نخست و وظایف واقعی و در مقام عمل تفکیک قائل شود. این تمایز و تفکیک، به سبب وجود چالش تعارضات اخلاقی اهمیت دارد.

چنین چالشی زمانی اتفاق می‌افتد که فاعل اخلاقی به تعارض در تصمیم بین انجام و ترک یک فعل مواجه شود و یا اینکه تنها قادر به انجام یکی از دو فعلی است که هر کدام از آنها وظیفه او به حساب می‌آیند و ذیل یک اصل اخلاقی قرار می‌گیرند. برای نمونه، اگر فرد این وظیفه را داشته باشد که «به فرد نیازمند کمک کند» و همچنین، وظیفه او این باشد که «به دیگر افراد آسیب نرساند»، ممکن است خودش را در موقعیتی بیابد که تنها در صورتی بتوان به آن فرد نیازمند کمک کرد که به دیگری آسیب برسد. در این صورتف تصمیم او تنها با یکی از وظایف و اصول اخلاقی او سازگار است. یک وظیفه و اصل می‌گوید «آن فعل را باید انجام دهی» که در قالب آن فعل، به نیازمندی کمک می‌شود؛ اما وظیفه دیگر به او می‌گوید «آن فعل را نباید انجام دهی» و نباید چنین کمکی کنی؛ زیرا باعث آسیب‌رساندن به فردی دیگر می‌شود و وظیفه داری به دیگران آسیب نرسانی؛

بنابراین، در اینجا با دو وظیفه و اصل مواجه هستیم که با هم در تعارض هستند. راس برای حل چنین تعارضاتی، از وظایف و اصول اخلاقی در نگاه نخست و وظایف واقعی و در مقام عمل برای فرد سخن می‌گوید. وی تحلیل‌ها و تفسیرهای متفاوتی از «وظیفه در نگاه نخست» دارد: (۱) وظیفه مشروط یا شرطی؛ (۲) وظیفه جزءنگران؛ (۳) تمایل به وظیفه‌بودن؛ (۴) تناسب و (۵) مسئولیت (ن.ک. اترک، ۱۳۹۱: ۲۲-۱۲). توجه کنید که تدقیق همه این تفاسیر از وظیفه، نیازمند مقاله‌ای مستقل است^۳ و در اینجا صرفاً به مهم‌ترین تفسیر یعنی «وظیفه مشروط» اشاره‌ای مختصر خواهد شد.

بر اساس تفسیر فوق، وظیفه در نگاه نخست، وظیفه‌ای شرطی و مشروط در مقابل وظیفه واقعی و در مقام عمل- است. در این تفسیر، «وظیفه در نگاه نخست» یا همان «وظیفه مشروط»، روشی مختصر برای اشاره به خصوصیتی کاملاً متمایز از وظیفه مناسب و واقعی است که یک فعل از جهت اینکه نوعی خاص است (برای نمونه، وفای به عهد) از آن برخوردار است و آن فعل یک وظیفه مناسب (یا بالفعل و واقعی) است، اگر در همان زمان (در عین حال) وظیفه دیگری نباشد که از حیث اخلاقی در خورتوجه و مهم باشد (Ross, 1930: 19). یعنی اگر دارای خصوصیات دیگری نیز باشد، آن وظیفه واجد شرایط و بالفعل و واقعی نیست. وظیفه مناسب یا نامناسب بودن یک فعل به همه انواع خصوصیات بستگی دارد که محتمل است از حیث اخلاقی با آن فعل مرتبط باشند (Ibid.: 20). بر این اساس، وظایف در نگاه نخست، زمانی برای فاعل قطعیت پیدا می‌کند که در شرایط و موقعیت‌های کامل وظیفه مهم‌تری وجود نداشته باشد. در غیر این صورت، آن وظیفه

آن قرار گرفته است و پیامدهای مترتب بر یکی از آنها باعث اولویت یکی بر دیگری می‌شود.

با این توضیحات، اگر تنها یک اصل اخلاقی برای فعلی وجود داشته باشد، همان اصل اخلاقی، هم وظیفه در نگاه نخست و هم وظیفه واقعی انسان به شمار می‌آید؛ اما در یک وضعیت خاص، این امکان وجود دارد که تعارضی بین دو وظیفه انجام یا ترک یک فعل ایجاد شود و به عبارت دیگر، دو وظیفه ظاهری متعارض وجود داشته باشد. در اینجا وضعیت و موقعیتی که فرد در آن قرار گرفته است، در انتخاب وظیفه واقعی تأثیرگذار است. البته چنین سخنی به این معنا نیست که وظیفه نخست به حیات خود ادامه نمی‌دهد و وجود ندارد. مثل اینکه وظیفه نیکوکاری سبب انجام فعل X و وظیفه عدالت سبب ترک فعل X شود. در چنین موردی، تنها این وظیفه باقی می‌ماند که احساس پشیمانی و عذرخواهی و جبران شود، به دلیل اینکه براساس یکی از وظایف در نگاه نخست عمل نشده است (Ross, 1930: 28). درحقیقت، دیدگاه راس به این معناست که برای رسیدن به حکمی نهایی ممکن است در وضعیتی خاص یک «وظیفه در نگاه نخست» به وسیله «وظیفه در نگاه نخست» دیگری کنار نهاده شود و به عبارت دیگر، هریک از وظایف در نگاه نخست به سبب وجود وظیفه در نگاه نخست دیگر نادیده گرفته شود؛ به این صورت که ملاحظات متفاوت مدافع یا مقابل برای انجام یک فعل می‌تواند بر نوع تصمیم‌گیری اخلاقی ما درباره آن فعل به ظاهر خوب و درست تأثیرگذار باشد. حال از آنجاکه سیستمی از قواعد وجود ندارد که نحوه ارزیابی ملاحظات مرتبط متفاوت و مقایسه‌کننده درمقابل یکدیگر را برای رسیدن به نتیجه نشان دهد، حکم نهایی ما قابل بازنگری و بازبینی است.

مهم‌تر در مقام عمل مقدم است و وظیفه در نگاه نخست کنار نهاده می‌شود. از سویی، وظیفه در نگاه نخست تنها با ملاحظه یک موقعیت و جهت از جهات اخلاقی به عنوان وظیفه قرار می‌گیرد؛ برخلاف وظیفه درست و در مقام عمل که با ملاحظه تمام جهات موقعیت و همه شرایط، وظیفه فاعل می‌شود (اترک، ۱۳۹۱: ۱۳).

با در نظر گرفتن و تبیین وظایف در نگاه نخست، و وظایف واقعی و مقام عمل می‌توان راه‌حلی برای چالش تعارضات اخلاقی یافت؛ به این صورت که وظیفه در نگاه نخست تنها در یک جهت و موقعیت از جهاتی که فعل در آن قرار دارد، الزام‌آور است؛ ولی وظیفه واقعی و در مقام عمل به بررسی و در نظر گرفتن تمامی جهات و موقعیت‌ها وابسته است (Ross, 2000: 84). به عبارت دیگر، در صورتی که برای انجام یا ترک یک وظیفه، و یا انجام یک وظیفه دیگر با تعارض مواجه باشیم و بیش از یک وظیفه برای ما الزام‌آور باشد، ضروری است موقعیت‌ها، جهات و اولویت‌ها را در نظر بگیریم تا به این نتیجه برسیم که کدام یک از آنها الزام‌آورتر و مهم‌تر است که وظیفه واقعی و عملی تلقی می‌شود (Ross, 1930: 19). پس طبق نظر راس، وقتی بیش از یک وظیفه متوجه فاعل می‌شود که متعارض هم هستند، وظیفه او مطالعه و بررسی کامل آن موقعیت است تا بدین وسیله دریابد که در آن شرایط کدام یک از وظایف واجب‌تر و الزامی‌تر از بقیه است و آن‌گاه باید وظیفه مهم‌تر را انجام دهد و بدین‌سان، مشکل تعارض حل می‌شود (اترک، ۱۳۹۱: ۱۱). از عبارات فوق استفاده می‌شود که از نظر راس، هیچ‌کدام از اصول و وظایف پیش‌گفته به تنهایی بر دیگری اولویت ندارد؛ بلکه بستر و موقعیتی که هریک از وظایف در

استثنائاتی قابل تصور است؛ مثل اینکه به سبب وفاداری جان کسی در خطر نباشد، مال کسی سرقت نشود. به همین ترتیب، محتمل است قیدهای آن در موقعیت‌های مختلف تداوم یابد؛ تا حدی که اصل بودن «وفاداری خوب است» فایده چندانی نداشته باشد و این قیدهای جزئی بیشتر مورد توجه است. حال اگر بنا باشد که تعداد قیدهای هر اصل اخلاقی گسترش یابد، طبیعتاً وجود اصل اخلاقی چندان ارزشی نخواهد داشت. البته در اینجا آرسترانگ اصرار دارد که اگرچه یک اصل اخلاقی می‌تواند در شرایط گوناگون، دارای قیود متعددی باشد، مدلولش این نیست که آن اصل، علی‌الاصول فاقد هرگونه کلیتی باشد. از نظر وی، با وجود اینکه محتمل است که یک اصل در سیاق‌های مختلف دارای قیود و موارد استثنا باشد، همچنان می‌توان از عام بودن آن دفاع کرد. در این صورت، رویکرد دنسی صرفاً اصل‌گرایی ساده و نه پیچیده را رد می‌کند. دنسی در مقابل بیان می‌کند که با فرض پذیرش وجود اصولی همراه با قیود متعدد، چه تضمینی وجود دارد که این قیود حد پایانی داشته باشد؟ و محتمل است تعداد قیود به اندازه‌ای باشد که ما نتوانیم به همه آنها دسترسی داشته باشیم. در این صورت، وجود چنین اصلی با این همه قیود به چه دردی می‌خورد؟ (دباغ، ۱۳۸۶: ۱۲-۱۳). با این توضیح، لازم نیست درک ما از موقعیت‌های اخلاقی براساس اصولی اخلاقی توضیح داده شود که یا به‌طور ضمنی فرض می‌شود یا صریحاً به آنها استناد می‌شود و قرار نیست که بحث اخلاقی با توجه به چنین مبانی‌ای تجزیه و تحلیل شود. در ادامه بیان می‌شود که از نظر دنسی حکم اخلاقی درباره یک فعل می‌تواند بدون توسل به اصول، به‌خوبی پیش رود و محقق شود و هیچ پیوند ضروری‌ای بین عامل

در مجموع، اگرچه جنبه‌ها و ملاحظات معطوف به اخلاق متعددی وجود دارد که باعث تغییر تصمیمات اخلاقی می‌شود، راس سعی می‌کند همچنان به عام‌گرایی وفادار بماند و دنسی او را بهترین فرم عام‌گرایی می‌داند (Dancy, 2001). البته این تعبیر «دلیل و وظیفه در نگاه نخستین» است که دیدگاه راس را از دیگر فرم‌های عام‌گرایی اخلاقی متمایز می‌کند. با این توضیحات، مشاهده می‌شود که براساس رویکرد راس تنها وظایف و اصول واقعی [و نه ظاهری] در استدلال اخلاقی نقش محوری دارد و می‌تواند به‌عنوان کبرا در استدلال قرار بگیرد تا دیگر وظایف از آنها به دست آید.

۳. نقد خاص‌گرایان به اصل‌گرایی اخلاقی

راسی

خاص‌گرایان اخلاقی^۳ به‌عنوان منتقدان اصل‌گرایی اخلاقی به شمار می‌آیند و اساساً آشکال متفاوت خاص‌گرایی با ادعاهای سلبی متفاوت درباره اصول اخلاقی تعریف می‌شود (McKeever & Ridge [henceforth M&R], 2006: 14). از نظر آنها، اصول اخلاقی نقش درخور توجه و چندان مهمی در اندیشه اخلاقی ندارد و برای تصمیم‌گیری اخلاقی به اصول اخلاقی توسل نمی‌شود و اگرچه ممکن است اصولی وجود داشته باشد، به اندازه‌ای نیست که بتواند یک سیستم اخلاقی را سامان دهد. پس اندیشه اخلاقی، حکم اخلاقی و احتمال تمایزات اخلاقی به‌هیچ‌وجه به قید فراهم بودن اصول اخلاقی مناسب وابسته نیست (Dancy, 2004: 5). از نظر دنسی، علت بی‌اهمیتی اصول اخلاقی این است که با فرض پذیرش هر اصل اخلاقی^۴ قیود و استثنائاتی دارد. برای نمونه، برای اصل اخلاقی «وفاداری خوب است»،

وارد می‌کند که در ادامه به برخی از آنها اشاره می‌شود تا بستر برای تدقیق رویکرد خاص‌گرایی ایشان فراهم آید.

اعتراض اول: دنسی در نقد اول خود به راس می‌گوید که تعریف راس درباره «وظیفه در نگاه نخست» به یک دور باطل منتهی می‌شود. اصطلاح «درخور توجه و مهم» که در انتهای تعریف راس از «وظیفه در نگاه نخست» آمده است، درست همان مفهومی است که سعی می‌کنیم آن را بفهمیم و اگر بناست که در توضیح بیاید، با دوری باطل برای تعریف «وظیفه در نگاه نخست» مواجه خواهیم بود (Dancy, 2004: 18). البته به نظر می‌رسد که این نقد دنسی چندان مطلوب نباشد؛ زیرا درحقیقت، تعریف راس در صورتی دور باطل است که «وظیفه در نگاه نخستین» و «اخلاقا درخور توجه و مهم» این همان باشند؛ درحالی‌که چنین نیست (philipp, 2006: 31). درحقیقت، ممکن است یک فعل دارای خصوصیتی باشد که وظیفه در نگاه نخستی درقبال آن داشته باشیم؛ ولی درعین حال، اخلاقا اهمیت نداشته باشد و درخور توجه نباشد.

اعتراض دوم: از نظر دنسی، مشکل راس این است که درباره اینکه وظایف در نگاه نخستین چگونه باید باشد، گزارش خیلی روشنی ارائه نمی‌کند. یعنی درباره اینکه چگونه وظیفه در نگاه نخست به‌تنهایی می‌تواند عمل کند؛ درحالی‌که در وضعیت‌هایی که در آنها قرار داریم، خصوصیات وجود دارد که از حیث اخلاقی مرتبط هستند. تعریف راس برای «وظیفه در نگاه نخست» تلاش برای توصیف کاری است که یک خصوصیت و ویژگی می‌تواند در هماهنگی و ارتباط با دیگر خصوصیات انجام دهد؛ البته با توسل به

اخلاقی بودن و برخورداری از اصول وجود ندارد (Dancy, 2013) و داوری درباره خوب یا بد بودن یک فعل به‌تنهایی و خارج از سیاقی که آن فعل در آن قرار دارد، بی‌معناست. البته اصول اخلاقی تنها کاری که انجام می‌دهد این است که خصوصیتی را مشخص و معین کند که به‌طور کلی بتواند به‌نفع (یا مخالف) هر فعلی باشد که دارای آن خصوصیت است (Dancy, 1993: 95).

دنسی به‌طور خلاصه در تقابل با اصل‌گرایی اخلاقی، معتقد است که احکام اخلاقی صرفاً به موقعیت و سیاقی وابسته است که در آن قرار دارد و خارج از سیاق نمی‌توان هیچ تصمیم‌گیری اخلاقی کرد و این‌گونه نیست که خصوصیات از قبیل «وفاداری» یا «اضرار به غیر» به‌تنهایی حکم اخلاقی داشته باشد و الگویی برای رفتارهای منطبق بر آنها باشد؛ بلکه بدون تصور سیاقی که در آن قرار دارد، هیچ حکمی برای آنها وجود ندارد. به‌عبارت‌دیگر، خصوصیت خوب‌ساز یا بدساز بودن هر یک از اوصاف اخلاقی از قبیل وفاداری یا اضرار به غیر، صرفاً به این وابسته است که آن وصف در کدام سیاق و چه موقعیتی قرار دارد و نمی‌توان آن اوصاف را به‌تنهایی و خارج از سیاق «خوب‌ساز» یا «بدساز» تلقی کرد تا اینکه نظم و نسقی برای سامان‌دهی رفتارها در سیاق‌های مختلف وجود داشته باشد. در نتیجه، هر کدام را می‌توان در یک موقعیت خوب‌ساز و در موقعیتی دیگر بدساز دانست. پس آنچه در وضعیتی، دلیل به شمار می‌آید، ممکن است در وضعیتی دیگر قطبیت^۱ آن تغییر یابد یا از دست برود (Dancy, 2000: 131-132). توجه کنید که دنسی برای تدقیق و تأیید ادعای خود، ابتدا اعتراضاتی بر اصل‌گرایی راس

پیش فرض می‌گیرد. به هر حال، چنین دلایل‌هایی وجود دارد و وجود آنها عجیب و غریب نیست و به همین دلیل، تعریف راس ناقص و معیوب است.

دیوید مکناتن نیز در ضمن توضیح مثال‌های نقض کلاسیک، دیدگاه راس را نقد می‌کند و می‌گوید: من دختران و پسران خواهران و برادرانم را برای تفریح به سیرک می‌برم. آنها از سیرک لذت می‌برند. کار من درست است. چرا؟ زیرا کاری کرده‌ام که آنها لذت ببرند و این واقعیت که فعل من به آنها لذت بخشیده است، دلیل درستی فعل من در اینجا است. اکنون آیا می‌توان نتیجه گرفت که هرگاه فعلی [به کسانی] لذت بخشید، حق داریم تصور کنیم که آن فعل، درست است؟ مکناتن پاسخ می‌دهد که خیر. همچنین، این مثال را در نظر بگیرید که دولتی در حال بررسی است که مجازات اعدام در ملاءعام را برای تروریست‌های قاتل، متعارف جلوه دهد. اگر واکنش غالب مردم با مشاهده اعدام چنین تروریست‌هایی لذت‌بردن باشد، آیا این امر دلیلی برای متعارف کردن چنین رفتاری خواهد بود؟ به عبارت دیگر، آیا حقیقت لذت‌بردن می‌تواند دلیلی برای درستی مجازات اعدام باشد؟ در پاسخ بیان شده است که حتی این لذت‌بردن می‌تواند دلیلی بر رد مجازات اعدام باشد؛ زیرا لذت همراه با آزار مورد تأیید نیست. پس حقیقت لذت‌بخشی یک فعل، دلیلی به نفع یا به ضرر انجام دادن آن نخواهد بود و نباید بدون توجه به وجوه دیگر آن فعل تعیین شود (McNaughton, 1988: 193).

در مجموع، همیشه وضعیت‌ها و شرایط ممکن است بر «وضعیت اخلاقی» یک ویژگی، خواه در تأیید یا در مقابل انجام چیزی، تأثیر بگذارد؛ بنابراین، نظریه‌ای که متکی بر وظایف در نگاه نخستین ثابت باشد، غیرمحمول است.

کاری که آن خصوصیت می‌تواند به صورت جداگانه و تنهایی و بدون ارتباط با دیگر خصوصیات انجام دهد (درست مثل اینکه مشارکت یک بازیکن فوتبال در پیروزی یک تیم هنگام حضور همه افراد تیم لحاظ شود، با تصور کاری که اگر همان بازیکن تیم در زمین تنها می‌بود، می‌توانست انجام دهد) و این یک روش عجیب و غریب است (Dancy, 2004: 19). در این تصویر، می‌توان هر خصوصیتی را تنها خصوصیت مرتبط تلقی کرد و به همین دلیل، چنین تعریفی به ما کمک نمی‌کند دلیل‌ها را از غیردلیل‌ها متمایز کنیم و هر خصوصیتی می‌تواند برای انجام یا ترک هر فعلی دلیل به حساب آید (Dancy, 2003: 102).

اعتراض سوم: تعریف راس شامل هر نوع دلیلی نمی‌شود. تعریف او فرض می‌گیرد که «هر خصوصیت مربوطه می‌تواند تنها خصوصیت مرتبط و مناسب باشد»؛ به همین سبب، دلیل‌های مبتنی بر وجود دیگر دلیل‌ها را کنار می‌گذارد؛ اما این فرض، درست نیست؛ زیرا محتمل است دلیل‌هایی وجود داشته باشد که تنهایی در صورتی دلیل به شمار آید که دلیل‌هایی دیگر هم وجود داشته باشد. توجه کنید که ممکن است من قول دهم که «X را انجام خواهم داد، اگر و تنها اگر دلیل دیگری برای انجام X داشته باشم». اگر آن دلیل دیگر وجود نداشته نباشد، قول دادن من هم نمی‌تواند دلیلی برای انجام X باشد. به عبارت دیگر، این «قول دادن» من تنها در صورتی نقش دلیل را ایفا می‌کند که دلیل دومی وجود داشته باشد. در این تصویر، چنین دلیل‌هایی از تعریف راس خارج می‌شود (Dancy, 2004: 19). همچنین، دلیل‌های مربوط به گذشت و عفو مبتنی بر دلیل‌هایی درباره آسیب‌رساندن به دیگران است یا اینکه دلیل‌ها برای مهربان و رحیم بودن، دلیل‌هایی برای جبران و مجازات را

خود را از دست بدهد. براساس کل‌گرایی اندیشه‌محوری تأکید آن بر تغییر‌پذیری است. یک خصوصیت می‌تواند در سه مورد مختلف سبب تفاوت اخلاقی شود. خصوصیتی که در یک موقعیت و سیاق سبب می‌شود یک رفتار بهتر باشد، ممکن است در عین حال و در سیاقی دیگر سبب شود که رفتاری دیگر بد شود و ممکن است در سیاقی دیگر سبب هیچ تغییری در رفتار سوم نشود (Dancy, 2001). در واقع، دنسی برای دفاع از قوی‌ترین فرم کل‌گرایی دربارهٔ دلیل بیان می‌کند که «یک خصوصیت و وصف که در یک مورد دلیل به شمار می‌آید، ممکن است در کل یک دلیل نباشد یا در موردی دیگر یک دلیل مخالف و ضد باشد» (Dancy, 2004: 7,73). این بند اضافی یعنی «دلیل مخالف» است که باعث نزاع زیادی شده است؛ زیرا این نوع کل‌گرایی تا حد زیادی به سوی ایجاد خاص‌گرایی پیش می‌رود. دنسی تصور می‌کند که کل‌گرایی «در بهترین حالت یک استدلال غیرمستقیم» در دفاع از خاص‌گرایی ارائه می‌کند (Dancy, 2004: 82). با این توضیحات، توجه کنید که دنسی معتقد است اصول اخلاقی وجود ندارد و احکام اخلاقی ما متکی بر اصول نیست.

با این توضیحات، اختلافات دربارهٔ مسائل اخلاقی را می‌توان مربوط به خصوصیات برجسته و سیاق افعال دانست و از آنجا که حکم اخلاقی به موقعیتی که فعل در آن قرار دارد حساس است (Dancy, 2005: 2)، برای استدلال اخلاقی نیازی نیست به اصول اخلاقی مراجعه شود. در این صورت، فاعل اخلاقی و انسان به‌طور شهودی و باتوجه‌به موقعیتی که فعل در آن قرار گرفته است و همچنین، باتوجه‌به موارد مشابه پیشین استدلالی اخلاقی می‌کند که رفتاری درست و یا نادرست است. به عبارت دیگر، برای تأیید حکم

اکنون به تدقیق استدلال مهم دنسی در رد اصل‌گرایی اخلاقی پرداخته می‌شود. دنسی برای تبیین دیدگاه خاص‌گرایی و رد اصل‌گرایی اخلاقی از دو اصطلاح کل‌گرایی و اتمیسم سخن می‌گوید. در ابتدا تصور می‌شود که از نظر دنسی، تقابلی بین این دو اصطلاح وجود دارد؛ ولی در نهایت، با تبیین دقیق هر کدام روشن می‌شود که نوعی سازگاری بین آنها قابل تصور است. البته این خطای فهم به دلیل تفسیری است که دنسی از کل‌گرایی دربارهٔ دلیل داشته است؛ به این صورت که برخی با ملاحظهٔ تفسیر دنسی از کل‌گرایی به اشتباه تصور کرده‌اند که بین آنها سازگاری وجود دارد. به هر حال، برای روشن‌ساختن دیدگاه وی در آغاز به تعریف اولیهٔ دنسی از دو اصطلاح کل‌گرایی^۱ و اتمیسم^۲ در دلیل توجه کنید:

کل‌گرایی: در صورت‌بندی دنسی، کل‌گرایی عبارت است از اینکه خصوصیتی که در یک مورد دلیل به شمار می‌آید، ممکن است در موارد دیگر، دلیل نباشد یا دلیلی مخالف باشد. بر این اساس، دلیل در یک موقعیت ممکن است در موقعیتی دیگر قطبیت خود را تغییر دهد یا از دست بدهد (Dancy, 2000: 132). پس قطبیت هر دلیلی می‌تواند مورد به مورد تغییر یابد یا از دست برود؛ البته برخی دلایل وجود دارد که چنین نیست (Dancy, 2004: 77). همچنین، براساس کل‌گرایی، محتمل است که دو خصوصیت وجود داشته باشد که هر کدام از آنها به تنهایی بتوانند دلیلی برای عمل به شمار آید؛ اما آن‌گاه که با هم ترکیب شوند، دلالت هر یک از آنها از دست برود. در این صورت، این امکان وجود دارد که یک خصوصیت در یک موقعیت دلیل باشد، ولی در موقعیتی دیگر یا زمان ترکیب با دلیلی دیگر، دلالت

^۱ . Holism

^۲ . atomism

اخلاقی می‌توان به مشابهت‌ها و اختلافات بین موارد توجه داشت و یک مورد ساده و کاملاً واضح‌تر می‌تواند به یک شخص کمک کند تا یک مورد پیچیده‌تر را بهتر بفهمد. واقعیت این است که رویکرد خاص‌گرای دنسی در حل موارد تعارض اخلاقی موفق است و اساساً قائل به تعارض اخلاقی نیست. به‌ویژه اینکه دنسی معتقد است بسته به موقعیتی که فعل در آن قرار گرفته است و همچنین، بسته به موقعیت آن نسبت به فعل‌های مقابل، می‌توان حکم اخلاقی کرد.

تاکنون دنسی با کمک اصطلاح کل‌گرایی، استدلالی به‌نفع رویکرد خویش ارائه کرد؛ اما وی همچنین از اتمیسم در مورد دلیل نیز سخن می‌گوید که در ابتدا تصور می‌شود با کل‌گرایی ناسازگار است. براساس اتمیسم در مورد دلیل، یک ویژگی یا خصوصیت که در یک مورد دلیل است، باید دلیل باقی‌بماند و همان قطبیت را در موردی دیگر حفظ کند (Dancy, 2004: 7). گفتنی است که اتمیسم نظریه‌ای دربارهٔ دلیل‌های نهایی و نه دلایل مشتق‌شده است. فرض کنید دوست شما در اصفهان است و تنها راه برای اینکه امشب به آنجا برسید، گرفتن اتوبوس است. پیوند بین این دو واقعیت ممکن است دلیلی برای شما باشد که باید اتوبوس بگیرید. دلیل برای گرفتن اتوبوس این است که چنین کاری تنها راه منطقی برای شماست، برای اینکه در کنار دوستان باشید. در اینجا دلیل نهایی شما برای گرفتن اتوبوس به‌سوی اصفهان نیز این است که دست‌کم یکی از شما یا دوست شما سود خواهید برد؛ اما دلیل مشتق‌شده برای گرفتن اتوبوس به‌سوی اصفهان این خواهد بود که شما و دوستان امشب باید با هم باشید و اتوبوس گرفتن شما تنها روش منطقی برای

شماست، برای اینکه امشب به اصفهان برسید (Hooker, 2008: 14). حال با بررسی آرای دنسی می‌توان کل‌گرایی موردنظر وی [در نتیجه، اندیشه‌محوری او] را تا حدودی با اتمیسم سازگار دانست؛ زیرا از نظر دنسی، می‌توان موقعیت‌های جدید را با کمک موقعیت‌های قدیم و مشابه سنجید و در موقعیت‌های یکسان دارای حکم اخلاقی یکسانی ارائه کرد و به‌نوعی شاهد باقی‌ماندن و قطبیت یک دلیل بود. اتفاقاً براساس دیدگاه دنسی، استدلال اخلاقی به چنین شکلی نیز امکان‌پذیر است. به‌این‌صورت که برای حکم اخلاقی در یک موقعیت می‌توان از موقعیت‌ها و سیاق‌های مشابه گذشته به‌عنوان مقدمهٔ استدلال اخلاقی بهره برد. به‌همین شکل، می‌توان از معرفت اخلاقی نیز در اندیشهٔ اخلاقی دنسی سخن گفت و برای توجیه باور اخلاقی در یک مورد خاص از موقعیت‌های مشابه گذشته استفاده کرد.

اکنون برای روشن‌تر شدن رویکرد دنسی، به بررسی تفاوت دقیق‌تر دیدگاه ایشان با راس پرداخته می‌شود. گفته شد که از نظر راس، وظایف و اصولی کلی، به‌عنوان وظایف در نگاه نخست، وجود دارند که درستی و الزام افعال منطبق و معطوف به آنها ذاتی است و صرفاً در موارد تعارض باید با کمک اولویت‌ها و بسته به موقعیت و جهت، یکی از وظایف و اصول را بر دیگری مقدم داشت و آن را وظیفهٔ واقعی تلقی کرد؛ اما دنسی وجود وظایف و اصول اخلاقی کلی را نفی می‌کند و معتقد است باید یکایک افعال را صرفاً با ملاحظهٔ موقعیت‌ها در نظر گرفت و دربارهٔ آنها تصمیم اخلاقی داشت. از نظر دنسی، برخلاف راس، تأثیر «وظیفه» تنها به زمینه‌ای وابسته است که در آن قرار دارد و ظرفیت آن ممکن

مثال اول این است که شما کتابی را از کسی قرض می‌کنید؛ اما متوجه می‌شوید که آن فرد، کتاب را از کتابخانه دزدیده است. براساس دیدگاه راس، در اینجا ممکن است با دو اصل و وظیفه متعارض مواجه باشیم: (۱) وفای به عهد، وظیفه و لازم است و برای همین بازگردان کتاب به فرد بایسته است؛ (۲) اضرار و آسیب‌رساندن به حقوق دیگران خطاست و بازگرداندن کتاب سرقت‌شده به فرد و پس‌ندادن آن به کتابخانه مصداق آسیب و اضرار به دیگران است. در اینجا دو وظیفه و اصل در نگاه نخست وجود دارد؛ اما موقعیت و جهتی که فعل در آن قرار گرفته، سبب شده است که مورد دوم به‌سبب برخورداری از اولویت و با در نظر گرفتن پیامدهای مثبت‌تر آن مقدم شود و در نتیجه، بازگرداندن کتاب به فرد از این جهت خطاست و وظیفه واقعی و در مقام عمل فرد این است که کتاب را به کتابخانه بازگرداند. در عوض، دنسی معتقد است که ما هیچ اصل و وظیفه در نگاه نخست نداریم و از همان آغاز، موقعیت و سیاق فعل را ملاحظه می‌کنیم و وظیفه خود می‌دانیم کتاب را به کتابخانه بازگردانیم. همان‌طور که مشاهده می‌شود، اگرچه محتمل است پذیرش هریک از دو رویکرد در نهایت به انجام یک فعل (بازگرداندن کتاب به کتابخانه) منتهی شود، تفاوت در روش تصمیم‌گیری و انتخاب فعل اخلاقی است که در دیدگاه راس حرکت از اصل اخلاقی و «وظیفه در نگاه نخست» شروع می‌شود و از نگاه دنسی صرفاً موقعیت و سیاق بستر برای تصمیم و انتخاب فعل اخلاقی تلقی می‌شود.

مثال دوم این است که ممکن است شخصی از یک عمل ظالمانه لذت ببرد و به‌سود او باشد. براساس گزارش راس، در اینجا با دو اصل متعارض مواجه هستیم: (۱) منفعت و لذت شخصی که البته رفتار

است در موقعیت‌های مختلف، متفاوت باشد و در واقع دلیل‌ها تنها به زمینه و سیاق^۱ حساس هستند (Dancy, 1993: 89) و تغییر وظیفه در گام نخستین به شرایط، موقعیت‌ها و زمینه‌ها وابسته است. پس از نگاه دنسی [برخلاف راس] درستی و خوبی یک فعل از ذات آن فعل بر نمی‌آید و رفتارهایی از قبیل وفاداری، نیکوکاری و آسیب‌رساندن به دیگران [برخلاف دیدگاه راس] فی‌حد ذاته خوب و درست نیست؛ بلکه درستی و خوبی آنها در همان آغاز نیز به سیاق و زمینه‌ای وابسته است که در آن قرار دارد و خصوصیت خوب‌ساز و بدساز در هر موقعیتی تنها به سیاقی وابسته است که آن فعل در آن قرار دارد و هیچ‌گونه تعمیمی برای آن خصوصیات وجود ندارد. برای نمونه، این واقعیت که انجام یک فعل لذتی را در پی دارد، ممکن است دلیلی برای انجام یا خوشایندی آن باشد؛ اما در عین حال محتمل است دلیلی برای ترک و ناخوشایندی آن باشد. اگر من به اشتباه مورچه‌ای را لگد کنم، شاید عمل من اخلاقاً خنثی (یعنی نه خوب و نه بد) باشد؛ اما اگر آن مورچه را برای رسیدن به لذتی لگد کنم، عمل من برای انجام آن، بد خواهد بود (Dancy, 1993: 56). یعنی این لذت در شرایطی دلیل برای بدبودن یک فعل است و در شرایطی نیز خنثی است. با این توضیحات، براساس فرم خاص‌گرایی او نمی‌توان به‌طور قطعی نسبت اخلاقی یک ویژگی در موردی جدید را با کمک نسبت اخلاقی آن ویژگی در موردی دیگر پیش‌بینی کرد (Dancy, 1993: 57, 61). در پایان، با مشاهده مثال‌های زیر می‌توان تفاوت دقیق دیدگاه‌های دنسی و راس را فهم کرد که البته به‌منزله تکمله استدلال دنسی در تقابل با راس است.

• معرفت: ما باید بتوانیم اصول را به‌نحوی، یا از طریق تجربه و یا امور دیگری از قبیل شهادت و گواهی، یاد بگیریم.

• کاربست‌پذیری: اصول باید بتواند راهنمایی برای فعل در یک مورد جدید باشد. فرد باید با یادگیری آنها بتواند آنها را دنبال کند یا به کار برد (Dancy, 116-117: 2004). این شرط نشان می‌دهد اصول عنصری عملی دارد و می‌تواند به فاعل کمک کند که تصمیم بگیرد اصول درست اخلاقی چیست. این شرط، اصول را شبه‌هدایت‌کننده می‌کند.

در بازگشت به اصل‌گرایی اخلاقی راسی، می‌توان اصول اخلاقی را به‌نحوی لحاظ کرد که موقعیت و سیاق‌ها نیز همراه با اصول در تصمیم‌گیری اخلاقی تأثیرگذار باشد و اعتراضات و استدلال کل‌گرایی دنسی در تأیید خاص‌گرایی اخلاقی نیز پاسخ داده شود. براساس اصل‌گرایی اخلاقی راسی، اصول اخلاقی شروط ذکر شده را دارد و درعین حال، قیود و موارد استثنا هم نمی‌تواند آنها را از اصل اخلاقی بودن خارج کند. توجه کنید که اگرچه کل‌گرایی و خاص‌گرایی معمولاً پیوند دارند، پذیرش کل‌گرایی ضرورتاً بر این دلالت ندارد که ما باید خاص‌گرایی را بپذیریم. در واقع، می‌توان اصل‌گرایی اخلاقی را با نوعی از کل‌گرایی دلیل‌ها نیز سازگار دانست. برای نمونه، برخی از فیلسوفان اصل‌زیر را پیشنهاد کرده‌اند تا نشان دهند کل‌گرایی به‌معنای نبود اصول اخلاقی نیست:

اصل الف: این واقعیت که یک عمل لذتی را محقق می‌سازد، دلیلی برای انجام عمل است، اگر و تنها اگر لذت غیرسادیستی باشد. این واقعیت که یک عمل باعث رنج و دردی می‌شود، دلیلی برای انجام ندادن عمل است. یک عمل از نظر اخلاقی

معطوف به آن وظیفه و درست است؛ ۲) عمل ظالمانه که رفتاری نادرست است؛ زیرا از مصادیق اضرار و آسیب‌رساندن به غیر است و «آسیب‌رساندن به دیگران نیز خطاست». براساس رویکرد راس، در مقام تعارض بین این دو اصل باید مورد دوم را مقدم داشت و آن را وظیفه واقعی و در مقام عمل تصور کرد. دنسی در عوض، سخنی از اصل و وظیفه در نگاه نخست و انتخاب یکی از دو وظیفه در مقام عمل نمی‌گوید؛ بلکه از همان آغاز، بدون ملاحظه اصل اخلاقی، موقعیت و سیاق فعل را در نظر می‌گیرد و بیان می‌کند که اگرچه ما به‌طور عادی تصور می‌کنیم لذت‌بردن از یک عمل به درست‌بودن آن عمل کمک می‌کند، این امر ضرورتاً یک اصل و وظیفه اخلاقی نیست؛ بلکه باید سیاق فعل را در نظر گرفت و محتمل است انجام یک فعل با لذت بد شود. درحقیقت، موقعیت و سیاقی که فعل در آن قرار گرفته، به‌نحوی است که احساس لذت در انجام ظلم حتی سبب می‌شود که آن رفتار ظالمانه منجرکننده‌تر باشد (Dancy, 1993: 60, 61).

۴. دفاعی از اصل‌گرایی اخلاقی راسی

دنسی چهار شرط برای هر اصول اخلاقی برمی‌شمارد و البته خودش به وجود چنین اصولی باور ندارد و معتقد است ثمره‌ای بر وجود آن اصول مترتب نمی‌شود. این شروط عبارت است از:

- شمول: اصول باید بتواند وضعیت‌های اخلاقی هر فعلی را متعین کند؛ در غیر این صورت، نمی‌تواند همه زمینه‌ها و موقعیت‌ها را تحت‌الشعاع قرار دهد.
- دلیلیت: درباره هر عملی که دارای وضعیت‌های اخلاقی است، اصول باید به‌نحوی به ما بگوید که چرا آن وضعیت‌ها را دارد.

درست است، در صورتی که دست‌کم به‌اندازهٔ سایر گزینه‌های موجود، باعث ایجاد تعادل در دلیل آوردن لذت‌ها بیش از درد شود؛ در غیر این صورت خطاست (M&R, 2006: 29). حال توجه کنید که این اصل الف با کل‌گرایی سازگار است؛ زیرا این امکان را می‌دهد که ویژگی خاصی (یعنی اینکه یک عمل باعث لذت شود) دلیلی در دفاع از اقدام به انجام یک عمل در برخی زمینه‌ها باشد (برای نمونه، در زمینه‌هایی که در آنها لذت، سادسی نیست) و در دیگر زمینه‌ها یا دلیل نیست و یا اینکه دلیلی ایجابی است (برای نمونه در زمینه‌هایی که در آنها لذت، سادسی است). البته M&R استدلال نمی‌کنند که الف یک اصل اخلاقی بدون استثناست؛ بلکه اصولی را صورت‌بندی می‌کنند که با کل‌گرایی سازگار است.

با فرض پذیرش اصل الف، می‌توان اصل‌گرایی اخلاقی راسی را به‌این‌شکل تفسیر کرد که برای استدلال و حکم اخلاقی، اصولی اخلاقی وجود دارد که برای استدلال به شمار می‌آید؛ اما همچنین، مقدماتی از استدلال به وضعیت و موقعیتی اختصاص دارد که فعل در آن محقق می‌شود. حال اگر چنین موقعیتی باعث تعارض عمل به محتوای آن اصل با اصلی مهم‌تر نشود، نتیجه‌اش حکم اخلاقی منطبق با آن اصل خواهد بود و اگر موقعیت فعل به‌نحوی باشد که نوعی تعارض بین عمل به محتوای اصل اخلاقی اول و اصلی مهم‌تر ایجاد شود، لازم است اصل اول کنار نهاده شود. روشن است که آن اصل از اصلیت خود ساقط نمی‌شود؛ بلکه در این موقعیت، چنین خواهد بود. نکته‌ای که در این رویکرد اهمیت دارد و به تکمیل دیدگاه راس کمک می‌کند، تشخیص اصل مهم‌تر است که در دیدگاه راس بر شهود برای فهم آن تکیه شده است. شناسایی اولویت‌ها در اصل‌گرایی

راس اهمیت دارد. نتایج حاصل از عمل به محتوای هر کدام از اصل‌ها به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های اولویت- در آن موقعیت باید به‌دقت در نظر گرفته شود و این نتایج می‌تواند در پذیرش یا رد یک اصل منطبق با فعل در آن موقعیت تأثیرگذار باشد. برای نمونه، در دو اصل «راست‌گویی خوب است» و «نجات جان انسان خوب است» لازم است نتایج حاصل از عمل به فحوای هریک از دو اصل، در موقعیت تعارض در نظر گرفته شود و نتیجهٔ عمل به هریک از اصل‌ها در موقعیت می‌تواند در میزان اهمیت آن تأثیرگذار باشد. این نتایج تأثیرگذار می‌تواند اموری خارج از اخلاق مثل منافع و مصالح دنیوی و حتی اخروی باشد که در آموزه‌های وحیانی از آنها سخن گفته می‌شود.

اکنون به برخی از استدلال‌ها به‌نفع ضرورت اصل اخلاقی در استدلال و در نتیجه، رد خاص‌گرایی اخلاقی اشاره می‌شود.

معرفت اخلاقی به‌معنای باور اخلاقی صادق موجه است و براساس مبنای‌گرایی اخلاقی، برخی باورهای اخلاقی موجه بالذات است و می‌توان سایر باورهای اخلاقی را بر آنها مبتنی کرد. در این تصویر برای معرفت به مصادیق جزئی، وجود هریک از باورهای پایه و پیرو به‌عنوان اصول اخلاقی ضروری است و احکام اخلاقی برای هر فعل جزئی در صورتی شناخت و معرفت اخلاقی را در پی دارد که اصولی اخلاقی به‌عنوان پیش‌فرض وجود داشته باشند (M&R, 2006: 120-121). به‌عبارت دیگر، اگر معرفت اخلاقی وجود دارد، لازم است اصولی اخلاقی نیز وجود داشته باشد و در این صورت، خاص‌گرایی درست نیست. در توجیه احکام اخلاقی جزئی، اگر اصول اخلاقی کبرای استدلال اخلاقی قرار

گیرد، به نظر می‌رسد که ما معیار روشنی برای قوام و ثبات احکام اخلاقی داریم و از الگویی مناسب برخوردار هستیم تا در موارد جزئی نیز از آنها استفاده کنیم. در واقع، احکام اخلاقی جزئی تا آنجا ثابت و محکم است و می‌تواند به معرفت اخلاقی کمک کند که مبتنی بر کاربست سازگار اصل یا اصول مرتبط باشد. افزون‌براین، با نبود اصول اخلاقی، ممکن است شاهد معرفت‌های متفاوت افراد حتی نسبت به یک موقعیت باشیم و این اتفاق دست‌کم به شکاکیت و نسبی‌گرایی معرفتی منتهی خواهد شد که البته پیامدهای منفی خود را دارد.

اگر اصول اخلاقی وجود نداشته باشد، نمی‌توان نظام و ساختاری اخلاقی تصور کرد تا از آن طریق معرفت اخلاقی داشت و از حکم اخلاقی رفتارهایی که تاکنون از آنها اطلاعی در دست نبوده است، آگاه شد. به عبارت دیگر، با وجود اصول اخلاقی منسجم، می‌توان دربارهٔ موارد جدید اخلاقی حکم کرد و بدون وجود چنین اصولی در موارد جدید نمی‌توان تصمیم‌گیری اخلاقی داشت. افزون‌براین، نظریهٔ اخلاقی کامل تنها با وجود اصول اخلاقی محقق می‌شود تا اینکه فاعل پیروی‌کننده از آن، با هر موردی که مواجه شد، بتواند به تصمیم اخلاقی درست برسد. حتی در این صورت، می‌توان به راحتی از فضیلت‌مندی سخن گفت تا اینکه براساس آن، مجموعه‌ای از اصول اخلاقی به دست آید تا بتوان طبق آنها زندگی کرد. همچنین، تعلیم اخلاقی کودکان، یعنی یاد دادن اصول اخلاقی به آنها معنا پیدا می‌کند (McNaughton, 190: 1988). البته این تعلیم می‌تواند دایرهٔ گسترده‌ای داشته باشد و شامل هدایت اخلاقی خود فرد برخوردار از اصول و دیگران نیز شود. با این توضیح، همگان برای اینکه رفتارهای درست انجام دهند،

نیازمند هدایت اخلاقی هستند. وجود اصول و قواعد اخلاقی به ما کمک می‌کند که بتوانیم آن اصول را در مصادیق و موارد ناآشنای جدید به کار ببریم و مشکلات اخلاقی را حل کنیم. اینجاست که فرد در موارد ناآشنا با کمک اصول اخلاقی به راحتی می‌تواند به تصمیم درست برسد (Ibid.: 191).

براساس فرایند منطقی، اگر هر دو مقدمهٔ یک استدلال اخلاقی، جزئی باشد و هریک از مقدمات صرفاً حاکی از یک موقعیت باشد، استدلال اخلاقی از حیث منطقی نامعتبر است. برای نمونه، اگر مقدمات استدلال چنین باشد: مقدمهٔ اول: رفتار X مصداق راست‌گویی است. مقدمهٔ دوم: X در موقعیت A قرار دارد. نتیجه: X درست است. روشن است که استدلال حاضر را نمی‌توان استدلالی معتبر دانست. تمام آنچه در اینجا وجود دارد، این است که موقعیت و سیاقی غیر اخلاقی سبب درست یا نادرست بودن یک رفتار شده است. البته خاص‌گرایان از نوعی استدلال مثل مشابهت موقعیت‌ها و در نتیجه تصمیم‌گیری یکسان سخن می‌گویند؛ ولی واقعیت این است که چنین نوعی از استدلال ممکن نیست چندان استفاده شود.

اصل‌گرایی اخلاقی به راحتی می‌تواند چالش تعارض اخلاقی را حل کند. توجه کنید که یکی از اشکالات اساسی خاص‌گرایان نسبت به رویکردهای اصل‌گرایی اخلاقی این بوده است که با پذیرش اصل‌گرایی اخلاقی نمی‌توان به راحتی چالش تعارض اخلاقی را حل کرد؛ در حالی که این مشکل و چالش برای خاص‌گرایی اخلاقی وجود ندارد. در پاسخ می‌توان به راه‌هایی اشاره کرد که با وجود پذیرش اصل‌گرایی اخلاقی، مشکل تعارض اخلاقی حل شود. اولین راه، قائل شدن به نوعی رتبه‌بندی بین اصول اخلاقی است. یعنی برخی اصول بر دیگر موارد، مقدم

می‌شود. درمقابل، دنسی و پیروان او معتقدند که چون اصل اخلاقی وجود ندارد، برای فهم و ادراک اخلاقیات صرفاً باید سیاق و موقعیت فعل را در نظر گرفت و وجود اصل اهمیت چندانی ندارد. باید توجه داشت که اگرچه وجود سیاق و موقعیت فعل در تصمیم‌گیری اخلاقی و حکم نهایی تأثیرگذار است، این امر منافاتی با پذیرش اصل‌گرایی اخلاقی ندارد و اساساً اصل‌گرایی اخلاقی با کل‌گرایی مورداعتنای دنسی نیز سازگار است. کاربست مهم پژوهش حاضر این است که در هر استدلال اخلاقی این اصل اخلاقی است که از اهمیت اولیه برخوردار است؛ اما هنگام مواجهه با کاربرد آن اصل در سیاق‌های متعدد و متفاوت، آن سیاق‌ها نیز به استدلال و تصمیم اخلاقی درست کمک می‌کند.

منابع

- اترک، حسین (۱۳۹۱). تحلیل مفهوم «وظیفه در نگاه نخست» در اخلاق دیوید راس. معرفت/اخلاقی، سال سوم، ۲، ۵-۲۵.
- (۱۳۸۷). وظایف اخلاقی در دیدگاه دیوید راس. فصلنامه فلسفه و کلام اسلامی آینه معرفت، ۸(۴)، ۱۵۰-۱۲۳.
- دباغ، سروش (۱۳۸۶). عام‌گرایی و خاص‌گرایی در فرااخلاق. فصلنامه اندیشه دینی، ۲۲، ۱-۲۰.
- Dancy, J. (1993). *Moral Reasons*. Blackwell Publishers.
- (2004). *Ethics without Principles*. Oxford University Press.
- (1983). Ethical Particularism and Morally Relevant Properties. *Mind*, XCII, 530,47.
- (fall 2013). Moral Particularism. in *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*. ed. Edward N. Zalta, <http://plato.stanford.edu/archives/fall2013/entries/moral-particularism/>.

شود (McNaughton, 1988: 195). بسیاری از قائلین به اصل‌گرایی اخلاقی، مؤلفه‌هایی مثل نتایج و غایات مترتب بر یک اصل را عامل اولویت آن اصل بر اصلی دیگر می‌دانند. برای نمونه، اصل «خوبی و بایستگی نجات جان انسان» بر «خوبی و بایستگی راست‌گویی» تقدم دارد و اگر در موقعیتی قرار بگیریم که امر دایر بین عمل به اصل اول و اصل دوم باشد، قطعاً اصل اول مقدم است؛ زیرا نتایج معطوف به حفظ جان انسان بر هر امر دیگری مقدم است و جان انسان ارزشمندترین امر است. راه‌حل دیگر برای چالش تعارضات اخلاقی این است که اصول اخلاقی همراه با موقعیت‌های مختلف تعریف شود. برای نمونه، به‌جای اصل «راست‌گویی خوب است» این اصل قرار گیرد که «راست‌گویی خوب است، در صورتی که جان انسانی دیگر در خطر نباشد و منافاتی با عدالت نداشته باشد و...». در این صورت، می‌توان اصول متعدد را در نظر گرفت تا اینکه درنهایت، نظام و ساختاری اخلاقی تعریف شود. با پذیرش این راه‌حل، موقعیت‌ها نادیده گرفته نشده است و در هر موقعیتی می‌توان از یک اصل اخلاقی برخوردار بود.

نتیجه‌گیری

براساس اصل‌گرایی اخلاقی راسی، اگرچه وجود اصل‌های اخلاقی برای استدلال اخلاقی ضروری است، درعین حال، لازم است به موقعیت و سیاق‌هایی که آن اصل‌ها در آنها وجود دارد نیز توجه شود. در این تصویر اگر تنها یک اصل اخلاقی قابل‌اعمال باشد، باید به محتوای همان عمل کرد و اگر در شرایط و موقعیتی باشیم که دو اصل متعارض قابل‌اعمال باشد، باید از راه اولویت و توجه به نتایج، یکی از اصول را پذیرفت و اصل اخلاقی دیگر ساقط

- Matjaž Potrč & Vojko Strahovnik (eds.). *Challenging Moral Particularism*. New York: Routledge: 12—30.
- Little, M. O. (2000). Moral Generalism Revisited. in *Hooker and Little (eds)*, 276-304.
- McKeever, S. & Ridge, M. (2006). *Principled Ethics. Generalism as a Regulative Ideal*. Oxford University Press.
- McNaughton, D. (1988). *Moral Vision*. Blackwell.
- Raz, J. (2006). The Problem with Particularism (Dancy's Version). *Mind*, 115, 99-120
- Ross, W. D. (2000). *Foundation of Ethics*. Oxford University Press.
- (1930). *The Right and the Good*. Oxford University Press, republished (2002). ed. by Stratton-Lake, P. Oxford University Press.
- Schwind, ph. (2006). *A Critical discussion of Jonathan Dancy Moral Particularism*. University of St Andrews.
- Shafer-Landau, R. (1997). Moral Rules. *Ethics*, 107, 584-611.
- (2000). 'The Particularist's Progress', in *Hooker and Little*, 56-130.
- (2001), Moral Particularism, in *Stanford Encyclopedia of Philosophy*, online at: <http://plato.stanford.edu/entries/moral-particularism/>
- (2003). What do Reasons Do?. *Southern Journal of Philosophy*, (supplement), 41, 95-113.
- Dworkin, G. (1995). Unprincipled Ethics. *Midwest Studies in Philosophy*, (*Moral Concepts*), 20, 224-239.
- Haidt, J. (2001). The Emotional Dog and Its Rational Tail: A Social Intuitionist Approach to Moral Judgment. *Psychological Review*, 108(4), 814-834.
- Holton, R. (2002). Principles and Particularisms. *Proceedings of the Aristotelian Society*, suppl, 76, 191-210
- Hooker, B. & Little, M. (2000). *Moral Particularism*. Oxford University Press.
- Hooker, B. (2008). Moral particularism and the Real World. In Mark Norris Lance,

پی‌نوشت‌ها

۱. بررسی اصل‌گرایی اخلاقی همه فیلسوفان، مجال گسترده‌ای می‌طلبید و البته رسالت این نوشتار نیست.
- ب. در منابع فارسی جناب دکتر حسین اترک در مقاله‌ای مستقل با عنوان تحلیل مفهوم وظیفه در نگاه نخست در اخلاق دیوید راس در نشریه معرفت اخلاقی به‌طور مفصل و به‌خوبی تحلیل‌های مختلف را ارائه کرده است. در نوشتار حاضر اشاره‌ای مختصر به مهم‌ترین تفسیر خواهد شد.
- ت. دیدگاه‌های متمایزی زیر عنوان خاص‌گرایی قرار می‌گیرد. خاص‌گرایی به‌عنوان ادعایی درباره روان‌شناسی اخلاق تعریف شده است (Dancy, 2000; Hooker, 2000; Little, 2000; Raz, 2006). برخی آن را حکمی درباره ماهیت دلیل‌ها می‌دانند (Hooker, 2000; Little, 2000; Raz, 2006). دیدگاهی درباره قضایای توصیفی و ارزیابانه (Richardson, 2003). دیدگاهی درباره اصول اخلاقی مستثنی (Irwin, 2000). انکار وجود اصول اخلاقی مستثنی (Dancy, 1983; McNaughton & Rawling, 2000; Dancy, 1983; Shafer-Landau, 1997; McNaughton & Rawling, 2000; Dancy, 1983; Raz, 2006). این نظریه که نمی‌توان اخلاق را با مجموعه‌ای محدود از اصول تدوین کرد (Holton, 2002) و این ادعا که امکان اندیشه و حکم اخلاقی به تهیه و تدارک اصول اخلاقی وابسته نیست (Dancy, 2004).
- ث. منظور از قطبیت این است که دارای حالت متقابل مخالف باشد. به‌عبارت‌دیگر، وقتی دو طرف مقابل مخالف وجود داشته باشد، شاهد نوعی قطبیت هستیم؛ مثل بار الکتریکی مثبت و منفی.